



پیام بدیع

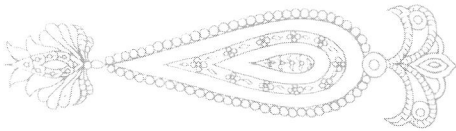
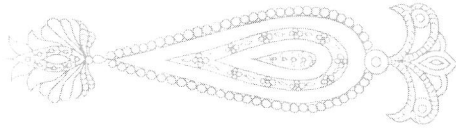
بیست هفتمین سال

جولای، اگست، سپتامبر

شماره ها ۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶

۲۰۰۹

سنة الفيل



صلى الله عليه وسلم
سنة الفيل

پیام بدیع

سال بیست هفتم
شماره های ۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶

سال ۱۶۶ بدیع
۱۳۸۸ شمسی
جولای - اگست - سپتامبر
۲۰۰۹

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مناجات	۱
لوح مبارک	۲
عکس حضرت عبدالبهاء	۳
توقیع حضرت ولی امرالله	۴
دست خط بیت العدل اعظم	۵
تکمله‌ای بر مقاله و دودمان حضرت بهاءالله	۶
نگاهی بگذشته	۹
ملکوت الله	۱۱
در بارهٔ سوالات مقدر در مفاوضات	۱۲
(شعر) مناجات	۱۴
خاطرات جناب جیاگری	۱۶
شیوه مدیریت حضرت ولی امرالله	۱۸
از شعر تا حکایت	۲۰
حاجی محمد کرم خان	۲۱
مشهدعلی قهوه چی	۲۴
شرح حال جناب ذکی الکردی	۲۷
داستان سه دوست	۲۹
سیر موسیقی در ایران	۳۱
هرگز نخواب کورش	۳۳
آرام بخواب کورش	۳۴
یادی از جانب‌باخته جاوید پرفسور منوچهر حکیم	۳۵
بگو قلّه محبت را کی تسخیر میکنی	۳۸
سه برادر احفاد کلیم	۴۳
یادی از شعرای محبوب و باذوق بهائی	۴۷
حیدریان	۴۸

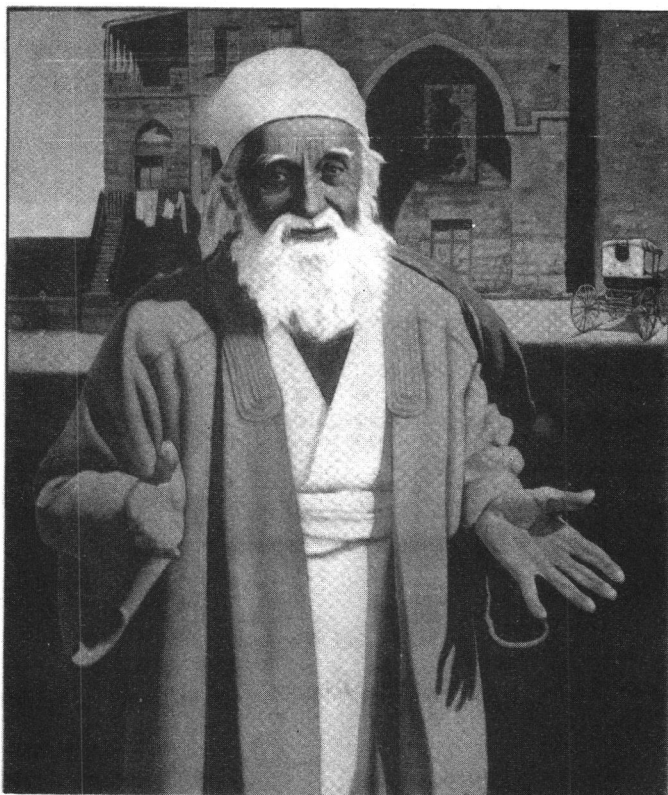
هوالله

ای پروردگار مهربان شرق در هیجان است و غرب در موج بی پایان از نفحات قدس در انتشار و انوارش از ملکوت غیب ظاهر و آشکارا ترتیل آیات توحید است تموج آیات تجرید، بانگ سروش است و نهنگ محویت و فنا در خروش، از هر کرانه فریاد یا بهاء الله بلند، و از هر ندای یا علی الاعلی مرتفع و لوله ئی در جهان نیست جز غلغله جلوه دلبر یکتا و زلزله ئی در عالم نه جز اهتزاز محبت محبوب بیهمتا احبای الهی در جمیع دیار با نفس مشکبار چون شمع روشنند و یاران رحمانی در جمیع اقالیم مانند گلهای شگفته از طرف چمن دمی نیاسیند و نفسی بر نیارند جز به ذکر تو و آرزوئی ندارند جز خدمت امر تو چمنستان حقیقت را بلبل خوش الحانند و گلستان هدایت را شکوفه هائی معطر بدیع الالوان خیابان حقایق را طراچی گلهای معانی نمایند و جویبار هدایت را مانند سرو روان بیاریند آفق وجود را نجوم بازغند و مطالع آفاق را کواکب لامع مظاهر تاییدند و مشارق نور توفیق ای خداوند مهربان کل را ثابت و مستقیم بدار و الی لا با ساطع و لامع و پر انوار کن تا هر دم از گلشن عنایت نسیمی وزد و از یم موهبت شبنمی رسد رشحات سحاب محبت طراوت بخشد و نفحات گلشن وحدت مشامها معطر کند ای دلبر آفاق پرتو اشراقی ای محبوب جهان جلوه جمالی ای قوی قدیر حفظ و امانی ای ملیک وجود ظهور قدرت و سلطانی ای خداوند مهربان در بعضی بلدان اهل طغیان در هوج و موجند و محرکین بی انصاف شب و روز در اعتساف ظالمان چون گرگ در کمین و اغنامی مظلوم و بی ناصر و معین غزالان بر وحدت را کلاب در پی و تذروان کوهسار هدایت را غرابان حسد در عقب ای پروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ حقیقی صیانت و حمایت کن در پناه خویش محروس دار و به عون خود از شر مصون بدار توئی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان ملکوتی و مهربان آسمانی

جناب سمندر نار موقده الهیه علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله

ای سمندر نار موقده در سدره سیناء جمال مبارک روحی و ذاتی و کینوتی لار قائه الفداء در اواخر ایام از فم مظهر وعده فرمودند که به فیض مدارار و تأییدات ملکوت اسرار نفوسی مبعوث گردند و هیاکل مقدسی مشهود شوند که انجسم سما هدایتند و انوار فجر عنایت مظاهر آیات توحیدند و مطلع انوار تقدیس مهابط الهامند و مشاغل انوار جبال راسخه اند و اطواد باذغه سرج نورند و بدور ظهور وسائط الطافند و وسائل اعطاف منادی به اسم حقند و مبادی تأسیس بنیان اعظم این نفوس شب و روز آرام نگیرند و آرام نبینند و فراغت نجوینند در مشجع راحت نیارامند آسوده نشینند، آلوده نگردند اوقات را صرف نشر نجات الله کنند و ازمان را وقف اعلاء کلمه الله و جوهشان مستبشراست و قلوبشان منشرح فوادشان ملهم است و بنیادشان بر اساس اقوم در ارجاء عالم منتشر گردند و در بین امم متفرق در هر محلی در آیند و هر هر انجمنی مجمع بیار آیند بهر لسانی تکلم نمایند و هر معنی تفهیم کنند اسرار الهی کشف نمایند و آثار رحمانی نشر کنند چون در شبستان هر جمع بر افروزند و چون ستاره صبحگاهی بر جمیع آفاق بدرخشند نجات حدائق قلوبشان چون نسائم سحرگاهی آفاق قلوب را معطر نماید و فیوضات عقولشان چون باران بهاری هر اقلیمی را مخضر کند این عبد در نهایت انتظار است که این نفوس مبارکه کی موجود این مظاهر مقدسه ظاهر و پدیدار گردد شب و روز در تضرع و ابتهالم که آن نجوم بازغه مشرق و لائح گردد و آن وجوه مقدسه جلوه نماید امواج تأیید رسد و امواج نور از بحر ملکوت غیب واصل گردد (مقصد اینست که دعا و تضرع مینمائیم که این نفوس به فضل جمال قدم زود مبعوث گردد) و البهاء علیک و علی کل وجه تنور بالنور اللائح من افق الملکوت ع ع



خیلی متوجه و مشتاق حصول بشا را تم که بشویم اجبار
 بخدمتِ خلوص و صداقت و محبت و روح در میمانند.

آیا بدینوسیله اجبار قلب را سرور میدهد؟

آیا آرزوی قلب مرا تحقق نمیدهند؟

آیا به میل من رفتار نمیکنند؟

آیا اسواق قلبی را بوقع اجرا نمیکند؟

آیا بندهای من گوش نمیدهند؟

من منتظرم و با کمال صبر منتظرم

به مناسبت گذشت یک سال از یازدها داشت یاران عزیز ایران " جمعی از با وفاترین، مطیع ترین، با کفایت ترین و بیگناه ترین شهروندان " مناجات نازله از قلم مولای حنون، حضرت شوقی ربانی تقدیم جامعه مظلوم و ممتحن اسم اعظم در کشور مقدس ایران می گردد تا به یاد و نام نامی آن دلدادگان جمال بی مثال در هر صبح و شام تلاوت نمایند:

بوالته

خداوند! اولیای مخلصین بتلای ظلم و ستم معاندیند، تونجات ده و اجبای آن جمال بسین چون اغنام مظلوم در پهنال کرمکان جبول و ظلمند تورانی، بخش، عندیبان گلشن تقدیس درین جندان گلخن مکر و تدیس نالانند تو بنفریادرس و دلبران پیروی امرنازنین در کید اهریمنان جور و جفاند تو آزاد فرما.

اگر چه بلاصین عطا است ولی قلوب اهل ولا ارق از نسیم صبا؛ اگر چه ظلم اعداء منادی امر اعظم ابی است، اما تن بای بی تاب و توان اجباء خسته سهام مترادف اهل بغضاء.

نده آستانش شوقی

۱۹ شهر النور ۱۶۶

۲۳ جون ۲۰۰۳

بهائیان عزیز در کشور ایران ملاحظه فرمایند.

خواهران و برادران روحانی،

با حزن و اندوه فراوان از وقوع حوادث اخیر در آن سر زمین مقدس، منویات قلبیه خود را به پیروان حضرت بهاءالله ابراز می‌نمائیم. سلامت و امان شما عزیزان از دیر زمان مشغله ذهنی این مستمندان بوده و اکنون نگرانی امنیت میلیون ها نفر زنان و مردان شریف دیگر ایران نیز بر آن اضافه گردیده است، خاصه آنکه اغلب آنان در عنفوان جوانی بوده مشتاق شکوفایی استعداد های وسیع و نهفته خود می باشند. ملاحظه فرمائید که چه سرعتی پرده ها برافتاد! مظالمی که در طی سالیان دراز از طرق سازمان یافته و پنهان، بر بهائیان و دیگر شهروندان آن کشور وارد آمده در هفته های اخیر در خیابان های ایران در مقابل انظار جهانیان نمایان گشته است.

اطمینان داریم که شما عزیزان در این ایام نیز به آن اصل اساسی آیین بهائی که هر نوع فعالیت سیاسی حزبی را بر مؤمنین و مؤسسات خود شدیداً منع می کند با خلوص کامل تمسک خواهید جست. البته در عین حال نمی توانید نسبت به مشکلاتی که گریبانگیر هم وطنان عزیزتان است بی اعتنا باشید. استقامت در مقابل مشقات و تضییقات بی شمار در طول سال های متمادی شما را به خوبی آماده ساخته است که در حلقه خویشاوندان، دوستان، آشنایان و همسایگان چون نمادی از ثبوت قد بر افرازد و چون مشعلی فروزان نور امید و شفقت برافشانید. اطمینان به آینده درخشان ایران را در قلوبتان زنده نگاه دارید و بر این باور استوار مانید که سر انجام نور معرفت و دانایی غمام تیره جهل و نادانی را زائل خواهد ساخت، عدالت خواهی و انصاف طلبی مردم سبب خواهد شد که از چنگ تهمت و افترا رهایی

یابد، و محبت و وداد بر نفرت و عناد چیره خواهد گشت. بهائیان ایران با سلوک و منش خود نشان داده اند که واکنش صحیح در مقابل ظلم نه قبول خواسته های سرکوب گران است و نه پیروی از خوی و روش آنان. نفوسی که گرفتار جور و ستم هستند می توانند با اتکا به قدرتی درونی که روح انسان را از آسیب کینه و نفرت محفوظ می دارد و موجب تداوم رفتار منطقی و اخلاقی می شود، ورای ظلم و عدوان بنگرند و بر آن فائق آیند. امید آنکه این بیان حضرت عبدالبهاء در گوش ها طنین افکند: "ایران مرکز انوار گردد این خاک تابناک شود و این کشور منور گردد"

در اعتاب مقدسه علیا به یاد شما و هم وطنان عزیزتان به دعا مشغولیم.

بیت العدل اعظم



جناب دکتر گیو خاوری

تکمله‌ای بر مقاله و دودمان حضرت بهاء‌الله

در کتاب مفاوضات در مبحث "اخلاق متفاوته نوع انسان" چنین می‌خوانیم: "....بعضی از خاندان‌ها و دودمان‌ها بموهبتی مخصوص گردند مثلاً سلاطین ابراهیمی بموهبتی مخصوص بوده که جمیع انبیای بنی اسرائیل از سلاطین ابراهیمی بودند این موهبت را خدا بآن سلاطین عنایت فرمود. حضرت موسی از طرف پدر و مادر و حضرت مسیح از طرف مادر و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمیع انبیای بنی اسرائیل و مظاهر مقدسه از آن سلاطین اند (جمال مبارک نیز از سلاطین ابراهیمی هستند چون حضرت ابراهیم غیر از اسمعیل و اسحق پسرهای دیگر داشت که در آن زمان به صفحات ایران و افغانستان هجرت نمودند و جمال مبارک نیز از آن سلاطین اند)....." (مفاوضات چاپ مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان ص ۱۶۲)

مضمون بالا را در لوحی از حضرت عبدالبهاء نیز زیارت می‌کنیم چنانکه می‌فرمایند: "هو الله ای طالب حق مکتوب رسید از من خواهش نگارش تاریخ نموده بودی و هم چنین نبواتی که در حق حضرت باب و حضرت بهاء‌الله است هر دو از پیش مرقوم گردیده جستجو نمائید خواهید یافت. اما حضرت بهاء از نسل اسمعیل نیستند از سلاطین برادران دیگرند که به صفحات ایران و افغانستان هجرت نمودند زیرا حضرت ابراهیم غیر از اسحق و اسمعیل شش پسر دیگر داشت و آنان به ایران و افغانستان رفتند..." از مکاتیب حضرت عبدالبهاء که فتو کپی آن ضمیمه است.



هو الله

ای بنده حضرت مقصود وقتی است که مشارق و مغارب مطالع صبح احدیت گردید شمس حقیقت اشراق کرد ولادت موعود کل وقوع یافت حلول این روز مبارک ترا شگون است و سبب فرح و سرور. ع. ع

هو الله

ای طالب حق مکتوب رسید از من خواهش نگارش تاریخ نموده بودی و هم - چنین نبواتی که در حق حضرت باب و حضرت بهاء الله است این هر دو از پیش مرقوم گردیده جستجو نمائید خواهید یافت. اما حضرت بهاء از نسل اسمعیل نیستند از سلاسه برادران دیگرند* که به صفحات ایران و افغان هجرت نمودند زیرا حضرت ابراهیم غیر از اسحق و اسمعیل شش پسر دیگر داشت و آنان به ایران و افغان رفتند.

ای طالب صادق تا توانی ندا به ملکوت آسمانی کن تا نفوس انسانی را به هدایت ربانی ملائکه آسمانی کنی و در این عصر بزرگوار سبب نشر صلح عمومی شوی و خدمت به وحدت ملکوت انسانی نمائی و زندگانی جاوید یابی و متابعت حضرت مسیح نمائی و رفیق راه عبدالبهاء شوی و علیک التحیه و الثناء



جناب دکتر - م - مشرف زاده

نجم باختر فارسی ۴ نوامبر ۱۹۱۱

اقتباس و ترجمه

نگاهی بگذشته

شماره ۲۱

حضرت عبدالبهاء در لندن

پس از کنفرانس در کلیسای بزرگ سیتی تمپل موسیو کمپل کشیش ارشد کلیسیا از حضرت عبدالبهاء درخواست کرد که برای استراحت در اطاق خصوصی تشریف بیاورند. یک کتاب انجیل بزرگی در وسط میز قرار داشت، کشیش از آن حضرت تقاضا نمود که چند کلمه‌ای در انجیل بنویسند آن حضرت چنین مرقوم فرمودند: " این کتاب مقدس الهی است و وحی صمدانی است توراۀ نجات است و انجیل جلیل اسرار ملکوت است و انوار لاهوت. فیض الهی است و آثار هدایت ربّانی است. عبدالبهاء، عباس "

چند روز بعد یک کشیش دیگر شرفیاب شد پیر مرد بسیار روحانی صاحب اخلاق و صفات پسندیده بدو خیلی محاجّه نمود و سوالات شتی کرد از بقای ارواح در ملکوت الهی سوالات داشت و جواب ها شنید بعد سؤال نمود آیا حیوانات در ملکوت محشور می شوند یا خیر برای ارواح آن ها بقائی هست یانه فرمودند خیر حیوان دارای روح حیوانی است در ملکوت الهی راه ندارد. کشیش با یک حالت سادگی عرض کرد امیدوارم سگ خود را در ملکوت پیدا کنم خندیدند و فرمودند چه ضرر دارد بسیار خوب و با نهایت رفق و مرحمت بعد از لمحّه ای فرمودند پس باید امیدوار باشید که اتومبیل خودتانرا هم در ملکوت پیدا نمائید خنده در گرفت ... بعد استدعا نمود به کلیسای او تشریف ببرند و بیاناتی بفرمایند قبول فرمودند کشیش برخاست دست مبارک را بوسید عرض کرد استدعا دارم مرا در ملکوت محافظت فرمائید.....

حضرت عبدالبهاء، روز ۵ شنبه هفتم سپتامبر ساعت هفت و دوازده دقیقه وارد لندن شدند (۱۹۱۱) و ۲۶ روز در لندن توقف فرمودند و روز سه شنبه سوم اکتبر ساعت ۱۱ فرنگی از لندن به پاریس تشریف بردند..... در توی ایستگاه جمع کثیری

از یاران برای بدرقه آمده بودنددکتر بهرام یکی از فارسی های ایرانی هندوستان که چندین مرتبه حضور مبارک مشرف شده بود یک حمایلی بزرگ از گل درست کرده بود و در استاسیون آورده بود و می گفت چون در کتاب زردشت بما وعده داده شده است که آن شخص معهودمی آید باید حمایلی از گل و ریاحین بر گردش باشد لهذا برای ثابت کردن بیانات حضرت زردشت خواهش کرد که آن حمایل را بگردن مبارک بگذارد که مردم ببینند و بر حسب خواهش او چند دقیقه حمایل گل در گردن مبارک بود و آنقدر بلند و قشنگ بود که تا زانوی مبارک می رسید.....



جناب دکتر علی توانگر

ادامه مطالب پیشین

ملکوت الله

در قرآن نیز وقتی مؤمنین از پیغمبر زمان ساعت و قیامت را منظور یوم ظهور بعد است سؤال می کنند بهمین گونه اظهار بی اطلاعی از تاریخ وقوع آن می- نماید:

" یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ..... لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ كَانَكُ حَقِّيُّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلِيَكُنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ " ۱۸۷-۷/۱۸۶ قرآن

یعنی: ای پیغمبر از تو می پرسند قیامت کی خواهد بود؟ بگو نیست دانستن آن مگر نزد پروردگار من وقتش را ظاهر نمی کند مگر او..... نمی آید شما را مگر ناگاه. ای پیغمبر از تو این موضوع را زیاد می پرسند گمان می کنند که تو میدانی بگو نیست علم آن مگر نزد خدا و بیشترین مردم نمی دانند. و تاویل معانی قیامت و زمان کیفیت آنرا خداوند برای آینده تعیین نموده و فرموده است: " یوم یأتی تاویله " ۷/۵۱ روزی تاویلش خواهد آمد.

در سوره ۱۰/۳۹ می فرمایند: " بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لَمَّا یَأْتِهِمْ تاویله کذلک کذب الذین من قبلهم فأنظر کیف کان عاقبة الظالمین " یعنی آنچه را دانش آنها احاطه نداشت و در نمی ساختند تکذیب می کردند در حالی که تاویل آن هنوز نیامده است گذشتگان نیز همین طور بودند آن چه را که نمی فهمیدند تکذیب می کردند به عاقبت ظالمین بنگر از تکذیب چه سودی بردند؟ بسیاری از حقایق و معانی آیات الهی که مخصوص آینده است تا ظهور بعد مختوم و مکتوم و مهور است تا زمان خودش آن وقت بوسیله مظهر الهی رمز آن آشکار می گردد و ختم آن بر داشته می شود. چنانچه دانیال نبی فرموده: " تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتابرا تا زمان آخر مهر کن " ۱۲/۴ اما در یوم ظهور بوسیله مظهر الهی این مهر برداشته شود.

ادامه دارد

جناب دکتر گیو خاوری

در باره سؤالات مقدر در مفاوضات مبارک

اینک صدمین سال نخستین چاپ مفاوضات مبارک را پشت سر گذاشته ایم چنانکه در صفحه اول آن آمده است "در مطبعه برزیل در شهر لیدن از ممالک هلاند بطبع رسید سنه ۱۹۰۸ م" و مقدمه کتاب با این جمله پایان می یابد "کلیفورد بارنی امریکائیّه پاریس ۱۶ ژانویه ۱۹۰۸ - ۱۱ ذی الحجه ۱۳۳۵" و در مقدمه کتاب مفاوضات طبع آمریکا چاپ ۱۹۸۱ در ویلمت ایلی نویز آمریکا مذکور است که این سؤال و جواب ها طی سال های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ صورت گرفته است و بنا براین پرسش کننده دو سال فرصت داشته است که سؤالات مطرح شده و مقدر را مطرح کند و با جواب های حضرت عبدالبهاء برغنائی "مفاوضات" بیفزاید چنانکه یکبار در ضمن سؤال و جواب این اتفاق افتاد زیرا جناب دکتر یونس افروخته که یکی از مترجمان حضور در مفاوضات حضرت عبدالبهاء بوده است در خاطرات نه ساله خود (چاپ عصر جدید ۱۶۰ بدیع - ۱۳۸۳ شمسی ۲۰۰۳ میلادی مؤسسه چاپ و نشر کتاب دارمشتات آلمان صفحه ۱۲۳۱) بدان اشاره کرده و می نویسد: ".....گاهی اتفاق می افتاد که ایراد و اعتراض سائل را قبلاً تذکر می دادند و جواب آن را گوشزد می نمودند کما اینکه یک روز که موضوع در وجود شرّ نیست بیانات می فرمودند یک مرتبه متبسمانه به این عبد تذکر دادند: حالا خواهد رسید که پس خدا عقرب را چرا خلق کرده است؟ دقیقه ای طول نکشید که امنة البهائیه بی اختیار همین سؤال را کرد فرمودند: دیدی نگفتم. پس در جواب بگو: این امر وجودی است بلی نیش عقرب شرّ است اما نسبت به ما و لکن نسبت به خودش شرّ نیست بلکه این سم سلاح اوست که با آن نیش محافظه خویش نماید....."

بہتر بود بجای سؤال عقرب و نیش آن این پرسش از طرف خانم بارنی مطرح می شد که در وقوع سوانح ارضی و سماوی مانند زلزله و سیل که مردم را از بین می برد و کودکان را بی سرپرست می سازد یا پدران و مادرانی با فرزندان

و خویشاوندان مفقودالاثربر جای میگذارد و بر آلام پایان ناپذیر انسان ها می -
افزاید چه خیری متصور است؟ چنانکه در ابتدای مفاوضات مبارک "قسم اول
طبیعت در تحت قانون عمومی است" آمده است:

"...این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد در قبضه حق قدیر است که او مد همه
عالم طبیعت است بهر نوعی که می خواهد ظاهر می کند..."

و در جای دیگر از مفاوضات این عبارت مشهور را نقل می فرمایند "لیس فی
الامکان ابداع مآکان*" یعنی: در عالم امکان بدیع تر از آنکه وجود دارد ممکن نیست.
باری چنانکه گفته شد منظور اینست که خانم بارنی می توانستند سوالات مقدّره
در مفاوضات را با فرصتی که داشتند استخراج نمایند و با پاسخ های حضرت
عبدالبهاء بر غنای آن کتاب مستطاب بیش از این بیفزایند.

* عبارت لیس فی الامکان ابداع مآکان را مرحوم علی دشتی نویسنده مشهور
ایرانی در یکی از کتاب های خود به امام محمد غزالی منسوب داشته است ۱۹
جون ۲۰۰۹



مخاطب: ذات غیب لایدرک است
بدرالین باستانی اعلی الله مقامه

مناجات

وز قهر تو به پوزه دیوان لجام کو؟
طوفان نوح تو ز پی انعدام کو؟
اسیاف انتقام ترا اهتمام کو؟
بر قتل عامشان ز تو برق حسام کو؟
بر این خلیل های تو بردو سلام کو؟
دار عدالت توبه هر صبح و شام کو؟
پرپر شدند خشم تو ذوالاحتشام کو؟
کز هم درد صفوف کلاب و هوام کو؟
آن صر صر شدید تو بر انهدام کو؟
آخر توئی خدای، خدائی نظام کو؟
کو خشم آذر خش تو محوظلام کو؟
خورشید گرم تاب تو بر این رخام کو؟
جانها به لب رسید ستم را ختام کو؟
گر داوری تو، داد تو را انتظام کو؟
ای غرق رحمت دو جهان عز و کام کو؟
بشنو ببین بحضرت تو احترام کو؟
آخر تو را دفاع ز ناموس و نام کو؟
مهر تو و رعایت تو بر کرام کو؟

یارب سیاط قهر ترانگ و نام کو؟
اهریمنان سیاط تو باور نمی کنند
گردنکشان به تفرقه گردن همی کشند
بر جان و مال خلق شیاطین مسلطند
صدها خلیل ز آتش نمرودیان بسوخت
رفتند سوی دار هزاران مسیح وار
در چنگ این سباع و کلاب این کبوتران
کواز غیاض سطوت قهرت غضنفری
کاخ ستمگری به فلک سر کشیده هان
در هرج و مرج مکر شیاطین جهان بسوخت
ظلمت فرو گرفت جهان را ز شش جهت
سرما کشید بر سر هستی رخام مرگ
ز خم سنان کینه دل و استخوان درید
طوفان چار موج بلا یا ز سرگذشت
ذلت ز حد گذشت، مشقت ز حد گذشت
گفتی که من سمیع و بصیرم به هر چه هست
هر بد که می کنند بنام تو می کنند
کو سلطه اراده ی تو بر طغاة دهر

ساخته شده اند قرار گرفته اند. بعضی از گلدان ها نمونه های زیبائی از تراش کاری های ایتالیائی می باشند. بقیه کپی از طاووس ها و عقاب ها و گل ها که اغلب لاله می باشند و از پیور و یا ترکیبی از سرب ساخته شده اند و حضرت ولی امرالله آن ها را در فرصت های مختلف در اروپا خریداری فرموده اند. تمام این ها کارهای هنری عالی می باشند که دارای لطف و ظرافت فوق العاده بود و به طور قابل ملاحظه ای بر زیبائی و جلال باغ های حول مقام اعلی می افزاید. من از اشتیاق حضرت ولی امرالله را در گذاشتن این تزئینات در باغ ها را خوب بخاطر دارم که بمحض اینکه تراسی آماده می شد آنها را نصب می کردند. اغلب من مسؤل خرید پایه ها و بلوک های مرمر و ستون ها و حوضچه های پرنده ها از ایتالیا بودم و همیشه سعی می کردم که این تزئینات قیمتی بخوبی به پایه هایشان وصل شده باشند تا برای آن هائی که علاقه دارند یادگاری از حدائق ببرند امکانی موجود نباشد. زائرین و توریست ها اغلب می پرسیدند معنی طاووس ها و عقاب ها که در اطراف حدائق مقامات مقدسه می باشند چیست؟ تصور می کردند که یک معنی عرفانی یا خاصی که مربوط بدیانت بهائی می - باشد دارند.

حضرت ولی امر محبوب اغلب تبسم می کردند و صبورانه توضیح می دادند که در ادبیات ایران قدیم طاووس سمبل حیات ابدی، در حالیکه عقاب علامت فتح و ظفر بود. بنا بر این این ها تزئینات مناسبی هستند برای آرایش زمینی که با مقبره پیامبر شهید، حضرت اعلی معزز شده است و اصل قدیم آن حضرت از سر زمین فارسی ایران سر چشمه گرفته است. ادامه دارد

خانم نغمه همتی
ادامه مطالب پیشین

شیوه مدیریت حضرت ولی امرالله

بررسی برخی از کارکرد های مدیریت حضرت شوقی افندی

ارتباطات

بدون شک ارتباط مایه حیات سازمان است و مدیر موفق فردیست که با همه افراد سازمان ارتباط مؤثری داشته باشد.

طرح ریزی سیستم ارتباطات مؤسسات از مهمترین اقدامات مدیران محسوب می شود. این سیستم باید قابلیت نقل و انتقال فرامین و منویات مدیریت به کلیه اجزای مؤسسه و هم چنین گزارش ها و اطلاعات ضروری از اجزاء به سمت مدیران را داشته باشد. از این گذشته، ارتباط باید بر مبنای رضایت خاطر باشد، چنانکه ذکر شده است که ارتباطات معنوی روح سازمان است بدون آن، مانند جسمی بی جان و از کار افتاده است. پیوند ها و علائق معنوی و عاطفی عظیم ترین پشتوانه مدیریت مخصوصاً در محیط های متغیر و شرایط ناهموار است.

در مورد حضرت ولی عزیز امرالله، ارتباطات ایشان را می توان به ۴ دسته عمده تقسیم نمود:

- ۱- ارتباط با محافل و مکاتبات با آن ها
- ۲- ارتباط با حضرات ایادی امرالله
- ۳- ارتباط و تماس با صاحبان مقامات عالیه از جمله ملکه رومانی و بستگان او، شاهزاده خانم مارینا، مندوب های سامی، مقامات عالیه حکومت در فلسطین، مستشرقین، استادان دانشگاه ها و مربیان معاهد علمی، وکلای دادرسی، مهندسی و

۴- ارتباط و تماس با افراد مختلف به دو طریق: از طریق:

- ۱- از طریق مکاتبات ۲- از طریق ملاقات با زائرین.

حال به بررسی مختصر هر کدام از این ارتباطات می پردازیم:

۱- ارتباط با محافل و مکاتبات با آن ها

حضرت ولی امر، توجه زیادی نسبت به محافل روحانی ملی و محلی در نقاط مختلف دنیا مبذول داشتند و تا حد امکان امور آن ها را کامپیوتری نموده و در موارد لازم آنان را هدایت و راهنمایی می فرمودند چنانچه روحیه خانم در این باره می فرمایند:

در آن سالیان اولیه محافل را دعوت فرمودند که مرتب به حضور مبارک تقاریرو تحاریر ارسال دارند و از حوائج و آمال و نقشه ها و عملیات خود آن حضرت را مستحضر سازند، زیرا وجود مبارک مایل بودند به دعا و کمک برادرانه هر قدر هم خفیف و ناچیز باشد، در فتح و ظفر امرالهی شریک و سهیم یاران باشند و چون سیل مکاتیب واصل شد، هیکل مبارک ابراز سرور و رضایت فرموده مرقوم داشتند: "بی نهایت مسرورم از اینکه پیشنهاد مرا محافل مقدسه اجرا نمودند و یک یک را اطمینان می دهم که هر گز از کمک های برادرانه دریغ نخواهم کرد." (۵)

اما با اتساع دایره امر الاهی و ازدیاد مکاتبات، افکار خود را حصر در امور امریه عمومی و خدمات فوری و ضروری نمودند و تنها با جوامع بهایی مکاتبه می نمودند و دستور فرمودند که محافل محلیه و شهرها و قصابات، تمام فعالیت های خود را توسط محافل ملیه منظم نمایند. ایشان در مورد مکاتبات با محافل بسیار مصر و دقیق بودند. چنانچه در سال ۱۹۲۳ به آمریکا تلگراف فرمودند: "منتظر راپرت های جامع و پی در پی محفل می باشم. و در سال ۱۹۲۵ به هندوستان تلگراف نمودند: "با کمال شوق، منتظر راپرت های جامع و پی در پی می باشم" چنین تذکراتی را اغلب از ارض اقدس به همه ممالک و بلدان ارسال می نمودند. (۶)

حضرت شوقی افندی برنامه ها و نقشه های عظیم امری را ابتدا به محافل ملیه اعلام می نمودند که آن ها را به مرحله اجرا در آورند، و در ضمن هر که را

ملاقات می فرمودند، جزئیات نقشه ها را شرح می دادند. به نحویکه گاهی زائرین بشارت نقشه ها را با خود به سایر نقاط جهان می بردند و پس از مدتی محافل اصل آن را رسماً دریافت می نمودند. ادامه دارد

جناب همایون حسامی

از شعر تا حکایت از نثر تا روایت

۶- مروارید منحصر بفردی که هیچ کس قادر نیست

یک ساعت آنرا به گردن بیاویزد!

اولاً باید بدانیم که گرانبهاترین مروارید های اصل و قیمتی را در خلیج فارس خودمان دارد و در سواحل بحرین مرغوبترین نوع آن بدست آمده است و اما مرواریدی که شما هم قادر نیستید یک ساعت آنرا بگردن بیاویزید مرواریدی است که در ماه هزار و نهصد و سی و چهار میلادی در سواحل فیلیپین در یک صدف بزرگ کشف گردید بنام مروارید خدا نامگذاری شد علت آنکه هیچ کس قادر نیست حتی برای یک ساعت هم که شده آنرا بگردن بیاویزد آن است که این مروارید درست چهارده پاند و یک اونس معادل شش کیلو و چهار صد گرم وزن دارد! حالا اگر حاضرید به این بار گران و گران قیمت گردن نهید این گوی و این میدان!

جناب دکتر - م - مشرف زاده
ادامه مطالب پیشین

حاجی محمد کریم خان

ولیکن اگر محکی یافت می شد حق از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم آمد. از جمله معلومی که این مرد مدعی به آن شده صنعت کیمیا است بسیار طالبیم که سلطانی و یانفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علت علم و جهل نمی دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود ولیکن چه فایده از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام و غیر سم قاتل چیزی نچشیده‌ام. هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده اینست که می فرماید "ان شجرة الزقوم طعام الا نثیم و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود باین ذکر "ذق انتک العزیز الکریم" ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اشیم ذکر نموده اشیم فی الکتاب و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم"

(کتاب ایقان ص ۵۴ به بعد)

دو آیه فوق از سوره دُخان قرآن مجید است بدینمعنی که درخت زقوم غذای گناهکار است. درخت زقوم دارای میوه بسیار تلخی است که در تلخی ضرب المثل است و می گویند که در جهنم میروید و جهنمیان مجبور به خوردن آنند. کریم خان گویا تریاکی و سیگاری بوده و میدانیم که تریاک و دُخان هر دو خیلی تلخ اند. اعضاء کریم خان این بوده (عبد! نثیم کریم بن ابراهیم) این آیه را جمال مبارک به به او اطلاق می فرمایند و بعد به آیه دیگر استشهد می فرمایند "بخورید" بدرستیکه توئی عزیز و کریم نزد عوام عزیز و نامت هم کریم است. مخالفین او در کرمان

همی گفتند که این شخص هفت کاف را که از مشخصات سفیانی است داراست (کور - کچل - کر - گنگ - کوسه - کریم - کرمانی) فاضل مازندرانی اعلی الله مقامه در کتاب اسرار الآثار جلد ۱ تحت عنوان اشیم توضیح کافی راجع به شجره زقوم مذکوره در سوره دخان و هم چنین سوره صافات و اطلاق آن به کریم خان داده‌اند مراجعه فرمایند.

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که در ایام صباوت بهمراهی پدر به کرمان مسافرت نموده و حدود ۴ سال در زیر زمین خانه کریم خان به دمیدن در کوره مشغول بوده و شاگردی او را در علم کیمیا بمنظور مس به طلا می - نموده در بهجت الصدور صفحات ۴ و ۵ راجع به او چنین نوشته:

" طلا و نقره را بادویه آتش می زد و ضایع می نمود.....در خلوت نزد یهودی ئی عبرانی می خواند و در جلوت مدعی دانستن عبرانی بود....."

در سر کارهائیرا که اظهار شرانسان خجل و شرمسار است از او بروزی نمود و حرکات وحشیانه و تدلیسات نفسانیه بسیار بد لذا در اعتقادش خلل و فتور حاصل شد...."

در دو نقطه از کتاب مستطاب اقدس از کریم خان یاد شده است بدینقرار:

" اذکروا الکریم از دعونا الی الله انه استکبر بما اتبع هواه بعداذا ارسلنا الیه ما قوت به عین البرهان فی الامکان و تمت حجه الله علی من فی السموات والارضین انا امرناه بالاقبال فضلاً من الغنی المغال انه ولی یدبر الی ان اخذته زبانیه العذاب عدل من الله انا کنا شاهدین"

یعنی بیاد آورید کریم زاهنگامی که ما او را بسوی خدا دعوت نمودیم استکبار کرد زیرا از هوای نفس خود پیروی نمود بعد از آنکه برایش آنچه را که چشم برهان بآن در جهان روشن شده و حجت خدا برای ساکنان زمین و آسمان اتمام گردیده است فرستادیم. ما محض فضل خداوند غنی و متعال او را به اقبال دعوت نمودیم و لکن او رو بر گردانید تا اینکه آتش عذاب و عدل خدا او را فراگرفت و ما شاهد آن بوده ایم.

آیه دیگر که من غیر مستقیم مربوط به اومی شود اشاره به کرمان است که می فرماید:

همی گفتند که این شخص هفت کاف را که از مشخصات سفیانی است داراست "یا ارض الکاف والراء انا نزاک علی ما لایحبه الله و نرأی منک ما لا اطلع به احدٌ الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمر منک فی سر السیر عندنا علم کل شیئی فی لوح مبین. لاتحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولی بأس شدید یدکرونی بالاستقامه لاتمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم شبهات المریین. اولک بنظرون الله باعینهم و ینصرونه بانفسهم الا انهم من الراسخین"

هنگام نزول این دو آیه مبارکه که در ۱۸۷۳ نازل شده دو سال از مرگ کریم خان گذشته بوده زیرا او در سال ۱۸۷۱ فوت نموده و جانشین او حاجی محمد خان حرکات او را بهمان روش و سلوک ادامه می داد.

لوح مبارکی را که جمال اقدس ابهی در زمان حیاتش برای او ارسال فرمود او دلالت به اقبل و ایمان می فرمایند موسوم به لوح قناع است. که در صفحه ۶۷ مجموعه الواح چاپ مصر مندرج است. شأن نزول آن لوح آنست که یکی از احبباء که رديه های کریم خان را خوانده بوده و ایرادات صرف و نحوی که بر نصوص مبارکه وارد آورده بوده ملاحظه می کند از راه دلسوزی نامه مشفقانه ای برایش نوشته که شروع آن این بوده "الحمد لله لذي كشف الهمناع عن وجه الامر....." کریمخان پس از وصول نامه بدون اینکه توجهی به مطالب اصلی آن بکند ایراد می گیرد که قناع مخصوص نسوان است و در موارد دیگر نباید استعمال شود. در جوابش لوح قناع نازل می شود که در آن ثابت می فرمایند که کلمه قناع (روبند - روپوش) برای مذکر و مؤنث هر دو مصرف شده است مطلع آن لوح اینست:

بسم الله العليم الحكيم يا ايها المعروف بالعلم والقائم على شفا حفرة الجهل
(لب حفرة ناداني) قسمت آخر لوح بلسان فارسی و ذیلاً قسمت هائی زیب این صفحه می گردد:
دانه دارد

ارسالی خانم منیژه (نینا) مودت (قبله)

مشهدی علی قهوه چی

جناب، مشهدی علی قهوه چی قهوه خانه‌ای مابین راه طهران و قزوین داشت و مسافرین از احباب و اغیار به قهوه خانه او برای صرف چای می رفتند و این شخص با اغلب مسافرین صحبت امری می کرد و آنها را تبلیغ می نمود و جناب سررشته دار که سر رشته دار راه طهران و قزوین بوده اغلب به این قهوه خانه می رفتند و در نتیجه صحبت های مشهدی علی کم کم مؤمن به امر مبارک می شود. یک روز که مشغول صرف چای در قهوه خانه بود در ضمن عریضه حضور مبارک عرض می کرده، مشهدی علی از او می پرسد چی می نویسی؟ سررشته دار می گوید عریضه حضور حضرت عبدالبها، عرض می کنم. مشهدی علی می گوید سلوم مرا هم برسان. در جواب سلوم ما را برسان، این لوح مبارک به افتخار مشهدی علی نازل می شود.

آقای نعمت علائی هم که اغلب مسافر راه قزوین و طهران بود به قهوه خانه او می رفت و با او دوست و آشنا بود. بعد از مدتی مشهدی علی قهوه خانه را می بندد چون ضرر می کرده قادر به ادامه کسب و کار نبوده. یک شب می رود منزل نعمت علائی و می گوید دیگر قادر به ادامه این کسب نیستم و یک دینار هم پول ندارم که امشب غذا بخورم. نعمت علائی مقداری پول به او می دهد و می گوید فردا صبح به اینجا بیا من تو را با درشکه خود به انبار غله می برم ولی نزدیک اداره تو پیاده شو برو و منتظر من باش. همین کار را انجام می دهد و صبح آن روز علائی او را با خودش میبرد و مشهدی علی منتظر او می شود. وقتی علائی در اطاقش پشت میز می نشیند پیش خدمت می رود و می گوید شخصی به نام مشهدی علی می خواهد بیاید و کار دارد. نعمت علائی می گوید بیا، توی اطاقم بینم چه کار دارد؟ می رود و تقاضای کار می کند. علائی شخص مسؤل را صدامی کند و می گوید همین الان این شخص را بگذارید سر بوجارها که رسیدگی کند. فوراً او را میبرند و کار می دهند. بعد از یک ماه که حقوقش را می گیرد می آید در اطاق نعمت علائی و پولی که بعنوان

قرض گرفته بود پس می دهد. علانی به او سفارش می کند سعی کن از حقوق نگاهداری کنی که پولی داشته باشی. بعد از سه چهار ماه مشهدی علی را می - بیند و می پرسد چقدر پس انداز کردی؟ می گوید هیچ ندارم ایشان می پرسد چطور؟ پس پولهایت را چه کردی؟ می گوید که دست از کار می کشم، قند و جای می خرم و سماور حلبی بزرگی خریده ام. رفقا را جمع می کنم، بساط تبلیغ راه می اندازم و چند نفر تا حالا بهایی شده اند. نعمت علانی می گفت در دو سالی که این مشهدی علی در انبار گندم کار می کرد در حوالی انبار غله متجاوز از صد نفر بهایی شدند. بهر جهت این بساط تبلیغ مشهدی علی بوجار به گوش رئیس انبار غله می رسد. یک روز که رئیس اداره و معاونش (نعمت علانی) با هم در حیاط اداره راه می رفتند مشهدی علی قهوه چی را در راه می بینند. رئیس انبار غله به مشهدی علی می گوید "شنیدم در اداره مردم را بابتی می کنی، چرا نمی آئی مرا تبلیغ کنی؟ فوراً مشهوی علی در جواب می گوید: قربان اگر تو آدم بشو بودی دو سال است با آقای علانی کار می کنی آدم شده بودی،" علانی اظهار می کرد این جناب سر تیپ رئیس اداره تمام صورتش از خجالت سرخ شد و به مشهوی علی هیچ نگفت. برگشته بود به علانی گفته بود: دیدی چطور به ماز دو نفسمان در نیآمد؟ مقصود قدرت ایمان این مرد و شجاعت در تبلیغ است. مدتی از این مقدمه می گذرد. علانی می گفت یک صبح جمعه مشهدی علی آمد منزل و اظهار داشت من این ماه از این عالم می روم. خواهم مرد. تو وصی من هستی. دارایی من یک لوح خط اصل، دو گلدان یاس و دو چراغ گردسوز است که برای تو آوردم. هر کاری میخواهی بکن. علانی می گفت آخر ماه خبر آوردند که مشهدی علی صعود کرده است. موقعی که تازه حظیره القدس طهران را خریداری کرده بودند علانی دو گلدان و دو چراغ را تقدیم حظیره القدس طهران می کند و لوح اصل را نگاه می دارد تا موقعی که ایادی امرالله جناب جیاگری طهران بود تقدیم او می کند و قطعاً او هم در محفظه آثار یا نزد خویش نگاه داشته. به هر جهت من یک نسخه از این لوح مبارک داشتم

که نسخه ای از آن را ضمیمه این مختصر نمایم.
با عرض محویت و فنا - قدسیه علانی



هو الله

جناب مشهدی علی قهوه چی

هو الابهی

ای خادم احباً الله، ای غاصب حق عبدالبهاء خدمت یاران و خادمی دوستان
منصب ابدی و مأموریت سرمدی این عبد است و تو منصب مرا غصب نمودی و
در کمال دلیری مشی و حرکت می نمائی. از خدا بترس. این ردا، من است چرا
در بر نمودی و این تاج منست چرا بر سر نهادی. یا عهد و کالت میکنی که
بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع بخدمت احبای الهی قیام نمائی و از
ادعای اصالت بگذری و یا آنکه شکایت به قاضی شهر و مفتی قصر می نمایم.
الحمد لله مجتهدین بسیار بیک نقض عهد رشوت هر حکم می توان گرفت.
والسلام

مأخذ

آهنگ بدیع، سال ۳۲، شماره ۳۴۵ ص ۴۸

بقلم خانم بهیّه گولیک (زکی الکردی) دخترشان
ترجمه خانم نینا مودّت (قبله)

شرح حال جناب فرج الله زکی الکردی

من (خانم گولیک دختر آقای زکی الکردی) در شهر قاهره پایتخت کشور مصر متولد گردیدم. اگر چه در محیطی با فرهنگ و آداب و رسوم عرب پرورش یافتم ولی از آنجاکه پدرم کردی ثابت قدم و وفادار بود همواره رسوم و آداب و فرهنگ کردی را در محیط خانواده بکار برده و آن را زنده نگاه میداشت. اغلب دوستان او کرد بودند و او هم هیچگاه کوچکترین موقعیت را که در باره کردستان، زیبایی های طبیعی اش و از مردمان با صفا، مهربان و خون گرم و با صفایش صحبت کند را از دست نمی داد. تمام آرمان ها و امید او این بود که روزگاری به همراه خانواده اش به کردستان بر گردد تا خانواده او سر زمین آبا و اجدادی او را ببینند.

پس از آنکه به آئین بهائی گروید از آنجا که با حضرت عبدالبهاء در تماس بود و آن حضرت در تمام موارد زندگیش ملهم و راهنمای او بودند به همین دلیل مطابق اوامر مولایش، سر لوحه زندگیش را خدمت به بشریت، محبت به عالم انسانی و فعالیت جهت وحدت و ایجاد یگانگی برای نوع بشر قرار داده بود. من از اینکه پدرم با دوستانش به زبان کردی صحبت می کرد بی نهایت لذت میبرد و همیشه در حیرت بودم که آیا روزی به کردستان خواهم رفت و آیا روزی قادر خواهم بود که به زبان کردی صحبت کنم؟ همیشه یک نوع بازی کردی را که او با دوستانش می کرد تماشا می کردم و از تماشایش لذت می بردم بخصوص که خود او این بازی را روی یک کاغذ بزرگ مقوایی طرح کرده بود. چه بسا پدر به آشپزخانه می رفت و به مادرم می گفت امروز اجازه بده که من برای شما غذای کردی بپزم آنچه که او می پخت واقعاً خوشمزه و دلچسب بود. بسیار اتفاق می افتاد که به مادرم اصرار می کردم و می گفتم مادر اجازه بده بابا امروز برایمان غذا درست کند. بالاخره یک روز مادرم طاقت نیاورد

و از من پرسید چرا همیشه میگوئی که بابا برایمان غذا بپزد آیا غذا پختن مرا دوست نداری؟ در جواب به مادرم گفتم ماما البته غذائی که شما می پزید را خیلی دوست دارم ولی اجازه بده که گاه گاهی پدر برایمان غذای کردی درست کند زیرا سبب خوشحالی او می شود و سرزمین مادریش را بیاد می آورد. من و پدرم خیلی بیکدیگر نزدیک بودیم و از آنجا که من یگانه فرزند او بودم او همواره مرا هم به چشم فرزند دختر و هم پسرش نگاه می کرد. این امر برای کسی که یک شیخ بود. آن هم در آن زمان امری بسیار غیر عادی بود که افکاری چنین مترقی را در تربیت و به بار آوردن فرزندش که دختر هم بود بکار بندد. او هرگاه که با افراد متشخص و متنفذ قرار ملاقات و جلسه داشت مرا هم با خود می برد و این عمل و رفتار او برای مردم کشورهای خاور میانه آنهم در آن زمان امری بسیار عجیب بود زیرا رسم آن دوره این بود که همواره او و لادذکور به همراه پدرشان به این جلسات بروند نه فرزندان دختر (أناث).

چه شب های بسیاری که او در کنار تخت من می نشست و داستان حقیقی و بسیار زیبایی از کردستان برایم تعریف می کرد که من هم اکنون پس از گذشت سال ها آن ها را به خاطر دارم و اغلب مجذوب و مفتون این داستان ها می شدم. یک روز پدرم این داستان را تعریف کرد که برای خودش اتفاق افتاده بود. او گفت زمانی برای تهیه مقداری عسل به کوهستان رفته بود زیرا او خوردن عسل را بسیار دوست می داشت. او گفت هنگامی که نزدیک کندوها بود ناگهان خرسی به او نزدیک شد. پدر می گفت که خیلی ترسیده بودم و مرگ را جلوی چشمان خود می دیدم در همان لحظه فکری به خاطرم رسید که شاید بدینوسیله از دست خرس نجات پیدا کنم بلافاصله روی زمین دراز کشیدم و بدون آنکه کوچکترین حرکتی بنمایم وانمود کردم که خوابیده ام این حیل من کارگر شد و خرس پس از مدتی خیره شدن بدون آنکه صدمه ای به من بزند آرام از کنارم رد شد و به راه خود ادامه داد.

ادامه دارد

خانم مهندس ماه مهر گلستانه
ادامه مطالب پیشین

داستان سه دوست

.....هر شجاعتی، هر شهامتی، هر جانفشانی، گردانندگان اصلی آن این نسوان عزیز ما هستند. نمی دانید چه روحی به همه می دهند. نمی دانید چگونه با قدرت عظیم روحی شان هدایت می کنند. بخدا که خلق جدیدند همه شان خلق جدیدند. شکر جمال مبارک را که در این وقایع عظیم این گونه خانم های ما را مورد الطاف بی پایان خود قرار داده و فرصت بروز استعداد نهانی را در برابر آفتاب شمس حقیقت بدست داده است. جای شما خالی ۱۵ جولای یک مهمانی عظیم داشتم. میزبان گروهی بودم که مطمئنم هیچ کس افتخار تجمع یک چنین جمعی را در ضیافتش ندارد. می خواستم از برکت وجودشان برای دعا جهت استقامت و شجاعت برای انانی که نوبت امتحانشان خواهد رسید، از آن یازده نفر استفاده کنم و با زیارتشان دل و جانم روشن شود. خانم های شهدای سبعة طهران و سه نفر از شهدای همدان. نمی دانید چه ضیافتی بود. چه حالی و چه حالتی، پر شکوه و جلال بود و چقدر با همه ضیافت ها متفاوت. موضوع صحبت بجای آب و هوا و صحبت های زنانه، جانفشانی همسرانشان بود و مطالعه وصیت نامه آنها! یکی یکی وصیت نامه ها را برای یکدیگر خواندند و یکی یکی از آن همه عظمت و شکوه و همراهی این نسوان بزرگوار از هدایت آنها همه شجاعت و جانفشانی سخن گفتند. چه بزرگوارند. کجا دیده شده که عده ای که عزیزترین موجودشان را از دست داده اند اینسان براحتی دور هم آیند و به وجود آن عزیزان که آنچنان مستقیم و شاد، هلهله کنان بقربانگاه عشق شتافته اند، ببالند. نه اشکی ریزند و نه آه حسرتی از دل برآرند. بلا تردید آنچه امروز در این جا می گذرد در تاریخ عظیم ما سابقه نداشته است. الواح مبارک که خطاب به بازماندگان شهدا مشحون است از دلداری باز- ماندگان و خطاب مبارک که اشک مرزید، نوحه نسرائید، مویه مکنید.

امروز حتی یک مورد در بارهٔ خاندان شهدای ما پیدا نشد که بتوان یکی از این آثار مبارکه را برایشان زیارت کرد. چون آنها بودند که دیگران را دلداری می دادند. کسی را نه قدرت استمالت از آنها بود و نه نیازی به این عمل. خوب چه می توانم بگویم، جز اینکه چهارقطعه عکس از این ضیافت عظیم را برایتان بفرستم. آنها را ملاحظه فرمائید و بگذارید پهلوی عکس های کانونشن های اماء الرحمن. ببینید آن کانونشن ها چه ثمری داده است و چه سندی بالاتر و پرارزش تر از این عکسها. برای اثبات ارزش مقام نسوان بهایی عکس ها را در پاکتی دیگر پست می کنم و از هر کدام دو قطعه برایتان می فرستم و استدعا دارم که یکی از آنها را برای فلور کاولین عزیزم که محبت های او با این فاصلهٔ بعید، دل و جانمان را به شرف و سرور می آورد بفرستید، تا او هم ببیند که بچه ها چه کرده اند.

درود و سلام گرم مرا به هوشنگ خان و پسران نازنینتان برسانید. آرزوی دیدارتان رو بایستی دور است که شاید، فقط شاید به وقوع به پیوندد. دوستتان دارم بقربانان ژینوس

ژینوس محمودی، آن در گرانبهامرکز عشق و وفادار تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۸۱ در طهران بدرجهٔ شهادت نائل گردید.

خانم اشراقیه فروهر و همسرش محمود فروهر در تاریخ ۸ می ۱۹۸۲ تیر - باران شدند.

خانم دلیله طبیبی (ثابت)
ادامه مطالب پیشین

سیر موسیقی در ایران

که کلاً از نگارنده بود و از الواح و آثار و مناجات هائی که آهنگین نموده بودند استفاده می گردید و بصورت دو صدا و سه صدا گروه کُر آنرا اجراء می نمودند. و در جلساتی که تک خوانی نیز الزامی بود از آقایان رشید مستقیم و هوشمند عقیلی خانم شکوه رضائی و استادان عالی قدر چون جناب رحمت الله بدیعی و یولون و جناب رشیدی پیانو استفاده می گردید و یاران نامبرده همیشه در نهایت اخلاص آماده همکاری بودند. یکی از تصمیمات عمده این لجنه توجه عمیق به نصوص مبارکه و الواح مرکز عهد و میثاق و تواقیع حضرت ولی امر الله در مورد حضور موسیقی در تشکیلات امری با روح و حیات بهائی بود و در چندین کنسرت که بنفع خیریه برگزار گردید کاملاً ملودی ها سنگین و روحانی و ترانه ها با مضامین اصول و مبادی روحانی ارائه می شد تا ختم فعالیت ها بعلت آسفتگی اوضاع مملکت! پس از آن حتی در هنگام آسفتگی اوضاع! لجنه جوانان برهبری آقای مهران روحانی هیئت همخوانی که بالغ بر سی نفر بودند تشکیل داد آقای مهران روحانی برای آشنائی جوانان علاقمند بهائی کلاس های آموزش موسیقی تشکیل داده و متحمل زحمات بسیار شدند فعالیت های چشم گیر داشتند چندین کنسرت اجرا نمودند و بعلت مسافرت ایشان متوقف گردید امید که زحمات جناب روحانی مثمر ثمر بوده و در نسل جوان ما که امید آینده ما هستند روشن بینی خاصی بوجود آید و فارغ از هر ما و من لله و فی الله مصدر خدمات عظیمه گردند. محویت صرفه در قبال کلیه خدمات امری و بالطبع در فعالیت های هنری ضروری است. امروز در اثر خلاقیت کلام مبارک موسیقی جای خود را در جمیع شئون اجتماعی باز کرده حتی در روش

تبلیغ در ممالک غرب و ابلاغ کلمه با موسیقی! جای آن دارد که نظارت بر آهنگ ها ترانه ها و نوع ارائه وجهه همت گردد. و بیان گر این مطلب باشد که هر چه در کون و مکان موجود باید در خدمت ابلاغ کلمه الله قرار گیرد حضرت عبدالبهاء در سفر نامه جلد اول در ص ۲۴۵ می فرمایند (همه امور خادم امرالله است).

مختصری از فعالیت های نگارنده

علاقه به ادبیات بالاخص نظم از طریق مادر شاعره گوهر تاج خانم ثابت و پدر جناب میرزا محمد ثابت مراغه که به زبان های فارسی و ترکی و عربی دارای آثاری منظوم و ترانه های آهنگین بصورت سؤال و جواب گروهی از ایشان بجا مانده جنبه موروثی دارد. در سنین نه سالگی اغلب غزلیات حافظ و اغلب شعراء دیگر را در خاطر ضبط نموده بودم و تراوشاتی منظوم داشتم. در دوازده سالگی بر روی آهنگ های سنگین و معروف (مانند ترانه های ازدواج ولایتعهد و فوزیه و غیره) ترانه های امری می گذاشتم و شاگردان دروس اخلاقی در شهر یزد آموزش می دادم از سنین شانزده به بعد ترانه - هائی که خود می ساختم ملودی های خاص روی آن ها تنظیم می نمودم که با محیط خارج از امر تجانس نداشته باشد.

ادامه دارد

جناب داریوش رفر

هرگز ن خواب کورش

دارا جهان ندارد، سارا زبان ندارد
 بابا ستاره ای در هفت آسمان ندارد
 کارون ز چشمه خشکید، البرز لب فرو بست
 حتی دل دماوند آتش فشان ندارد
 دیو سیاه دربند، آسان رهید و بگریخت
 رستم در این هیاهو، گرزگران ندارد
 روز وداع خورشید، زاینده رود خشکید
 زیرا دل سپاهان، نقش جهان ندارد
 بر نام پارس دریا، نامی دگر نهادند
 گوئی که آرش ما، تیر و کمان ندارد
 دریای مازنی ها، بر کام دیگران شد
 نادر، ز خاک بر خیز، میهن جوان ندارد
 دارا کجای کاری؟ دزدان سر زمینت
 بر بیستون نویسند، دارا جهان ندارد
 آیم به دادخواهی، فریادمان بلند است
 اما چه سود، اینجا نوشیروان ندارد
 سرخ و سپید و سبز است این بیری کیانی
 اما صد آه و افسوس شیر ژبان ندارد
 کو آن حکیم توسی؟ شهنامه ای سُراید
 شاید که شاعر ما دیگر بیان ندارد
 هرگز ن خواب کورش، ای مهر آریائی
 بی نام تو وطن نیز نام و نشان ندارد

از دلیله ثابت

آرام بخواب کورش

از چه خوری غم‌ای دوست ایران خدای دارد
 از خون حضرت باب ارج و بهای دارد
 وز خون این شهیدان رنج و عذاب یاران
 رنگین شده است و غمگین تاریخ حال ایران
 بگذار تا بخوابد کورش به بستر آرام
 هستند شهبسواران در ره ز جبر ایام
 از آرش کمان گیر ما را چه سود آید
 گو پرچم محبت بر بام ها بر آید
 این کهنه داستان است تیرو کمان خون ریز
 آغوش لطف بگشای از مهر و عشق لبریز
 دنیا پر از جوان است بشنو تو این ندا را
 در شرق و غرب خوانند فریاد یا بها را
 شمشیرشان محبت تیرو کمان ز الفت
 لطف بیان ز رحمت گفتارشان ز رأفت
 وین آتش دماوند دارد چه لطف و یاری؟
 از عشق آتش افکند نامش بهر دیاری
 از ریگ هر بیابان انگیزد او کسانی
 تا که برند هر سو از یار خود نشانی
 از ماو من چه حاصل یک خانه گشته دنیا
 تغییر نام سخره است دریا همیشه دریا
 نوشیروان، شه عباس ز ایشان نیاید کاری
 ما راست فضل پاری از او بخواه یاری
 هر دیده را زمانی است هر روز را نیاز است
 در دوستی صلاحیست در مهر مزر از است
 بگذار تا بخوابد کورش به بستر آرام
 هستند شهبسواران در ره ز جبر ایام

جناب دکتر ذبیح‌الله عزیزی

یادی از جان باخته جاوید پرفسور منوچهر حکیم

پرفسور حکیم برائیم تعریف میکرد:

پیش گفتار: اقامت و دوستی و مصاحب پرفسور حکیم با این عبدحقیر بسیار محکم و متین بود و غالباً در موارد مختلف با یکدیگر مشاوره و مصاحبه داشتیم خاصه آن آیامی که خانم ایشان بمسافرت اروپا میرفت و ایشان در طهران تنها میشدند و لااقل هفته‌ای یکروز ناهار در خدمت ایشان بودم یا بمنزل حقیر تشریف میآوردند یا با هم بهتل و مهمانخانه‌ای برای صرف غذا میرفتیم و بیشتر تعاریف راجع به بیمارستان میثاقیه بود و از جمله چنین تعریف می کردند: از زمانی که جناب عبدالمیثاق میثاقیه تصمیم خود را در ملک اهدائی برای مسافرخانه بهائی تغییر داد و تصمیم گرفت آن ملک که عبارت از عمارتی در خیابان ایتالیا و دارای سه سالن بزرگ دو سه طبقه بود بیمارستان نماید با شروع و پیدایش این تصمیم و ایجاد بیمارستان با سرنوشت من گره خورد و روزهایی هر ساعت لااقل چند ساعتی جناب میثاقیه وقت مرا برای مشاوره میگرفت همانطوریکه بخاطر داری محفل مقدّس روحانی دعوتی از کلیه پزشکان و جراحان و دارو سازان بهائی در همان ملک و در یکی از آن سالنها نمود تا برای ایجاد یک بیمارستان بهائی مذاکره و مشاوره نمایند (در این دعوت برای مرتبه اول حقیر نیز دعوت داشت) در این گروه در مشاوره چندین موضوع مطرح گشت:

۱- نام بیمارستان که اختلاف آرا در نام گذاری بحدی متغیر بود که تصمیم گرفتند از مرکز امر حضرت شوقی افندی طلب نام برای بیمارستان نمایند و در طی نامه‌ای فرمودند نام بیمارستان بنام اهدا کننده آن میثاقیه باشد و خوشبختانه این مشکل حل شد.

۲- تعمیر و تبدیل ساختمان بصورت بیمارستان در صورتیکه نه مهندس

بیمارستانی در آن موقع در ایران وجود داشت نه معماری و قرار شد هیئت مدیره ای برای بیمارستان انتخاب کنند و آن هیئت که باید از پزشکان باشند در این طرح و اقدام همکاری کنند و انتخابات شروع و پنج نفر بشرح زیر جناب دکتر ایادی جناب دکتر مصباح جناب دکتر محمود رمزی جناب حبیب مؤید و جناب میثاقیه و این بیچاره (در آن جلسه حقیر نیز حضور داشت) جناب ایادی از همان اول بعلت گرفتاری فوق العاده شخصی و اداری خود را کنار کشید و جناب میثاقیه که بیشتر با من نزدیک بود مرا مشاور خود قرار داد و قبول نمود طبق نظر من بیچاره اطاق هائی برای بیماران خصوصی و عمومی برای پرستاران، برای خدمت کاران، برای کادر اداری بیمارستان، اطاق عمل، کلینیک برای مراجعین بیماران و و در این سه سالن بزرگ تنظیم و تقسیم شد و خود جناب میثاقیه سر پرستی و مخارج تعمیر و تبدیل سالن ها را به اطاق های مورد نیاز بیمارستان تقبل نمود ولی این کار بسهولت انجام نگرفت و بیش از یکسال طول کشید که هر روز جناب میثاقیه بمن مراجعه مینمود و بنوعی وقت مرا برای مشاوره و دستور میگرفت.

۳- بیمارستان احتیاج به کادر اداری و پرستار و خدمه، آشپز و باغبان و دربان و ملزومات بیمارستانی داشت. و تمام این احتیاجات فرد فعال و دلسوز احتیاج داشت که اولاً کسی حاضر نبود بدون حقوق تمام وقت را برای این کار صرف کند و از طرفی بودجه و محل در آمدی نبود که این مخارج را تأمین کنند.

باز هم جناب میثاقیه با گشاده روئی تقبل این گونه مخارج را نمود ولی انتخاب اشخاص مورد احتیاج بعهدہ حقیر گذاشت.

با مطالعه و دقت و زحمت بالاخره پنج یا شش نفر از بانوان را که اطلاع مختصری از پرستاری و امور بیمارستانی داشتند و حتماً میبایست بهائی باشند انتخاب گردید که پس از گشایش بیمارستان استخدام شوند.

۴- از لحاظ آدات و ادوات بیمارستانی در آن موقع که در طهران مرکزی

برای خرید آن نبود جناب میثاقیه با مراجعه به مطب پزشکی بهائی و جراحان تا اندازه‌ای این وسایل را خرید یا به هدیه پذیرفت و تخت‌های بیماران نیز آماده گشت.

پس از انجام کلیه این امورات که قریب به دو سال بلکه بیشتر طول کشید گرفتن امتیاز و پروانه بیمارستان خود مشکل بزرگی بود از وزارت بهداشتی که چندان روی خوشی هم نشان نمی دادند..

۵- پس از گرفتن امتیاز بیمارستان و احتیاج مراجعه بیماران و پزشکان به بیمارستان برای بستری نمودن بیماران خود مشکل دیگری بود که راه بردن بآن لااقل برای من مشکل بود و خودم بعضی از بیماران که به مطب مراجعه می نمودند و احتیاج به مراقبت و پرستاری بیشتری بودند که در منزل برایشان امکان پذیر نبود در بیمارستان بستری مینمودم و دستور می دادم شبها چراغهای اطاقهای بیمارستان را روشن بگذارند که طرف توجه عابرین بشود. ۶- صبح‌ها که برای عیادت بیماران خود به بیمارستان میرفتم متأسفانه می دیدم چند پرستار در حیاط بیمارستان نشسته و بلوز می بافند و این دیدار مرا بیشتر رنج می داد تا کم کم با تأکید برفقای جراح خود و بخصوص دکتر نجم آبادی که مسلمان جراح ماهری بود کم کم به تعداد بیماران بستری افزوده شد. ۷- خلاصه بیمارستان ترقی نمود تا بدانجا که تعداد مراجعات آنقدر زیاد شد که بیمارستان قریب به ۴۵۰ تخت بیمار رسید و بیمارستان بمقام ممتاز مفتخر گشت (طبق دستور حضرت ولی امرالله) (۱)

۸- بیشتر مراجعین از طبقات بالای مملکت بودند حتی علمای و مجتهدین مسلمان و از خاندان سلطنتی. بیمارستان در نقاط مختلفه ایران در مانگاه داشت. (۲)

-
- (۱) - طبق قوانین وزارت بهداشتی بیمارستان‌ها ۳ رتبه داشتند ۱ و ۲ و ۳ و بیمارستان میثاقیه رتبه اول را باید می‌داشت ولی حضرت ولی امرالله مرقوم فرمودند بیمارستان باید ممتاز باشد و هیئت مدیره هم کوشش نمود و بیمارستان بمقام رتبه ممتاز رسید.
- (۲) - درمانگاه تاکسی و درمانگاه و درمانگاه برای بیماران مجانی در خود بیمارستان

جناب سیاوش راستانی

بگو قلّه بلند محبت را کی تسخیر میکنی؟

امروز عارف و عامی حتی همگان از فقر محبت سخن بسیار می گویند، که گه گاه به لحن آرزو جلوه می نماید.

خداوند شمع محبت را در شبستان قلب روشن نمود. تا از این چشمه لایزال گل های زیبای عشق و محبت را آبیاری کند. و در باغ دل گل های زیبائی و خوبی آراسته گردد.

بشر از روزی که چشم به این جهان گشود نیاز به محبت داشت، چه که اصولاً آدمی اجتماعی خلق شده، همبستگی و ارتباط با دیگران حالت و احساس روحی و معنوی است که همه به آن احتیاج دارند. زیرا که جمیع کائنات مرتبط بیک دیگرند مستمد از یک دیگر.. (۱) و انبیاء الهی بارها این معنی را گفته اند و هر بار با لحنی سخن را آغاز کرده و در هر گفته گوشه ای از این راز برداشته اند. مهربانی را یاد داده اند و محبت و یگانگی تعلیم فرموده اند تا در روابط محبت آمیز یک دیگر نهایت بهره گیرند. مهربانی و محبت از ملکات فاضله ای هستند که قلب را مشحون از صفا و روحانیت می سازد و اهل درک و احساس در بیان اهمیت و مقام آن همزمانند و در آثار ادبا و شعرا تصویری از مهرورزی، و هم دلی نقش گرفته و این مزایا و سجایا بین اصحاب تربیت ملکات اخلاقی نامیده شده و نزد فلاسفه، اهل طریقت و سلوک به صفات کمالیه معروف و کسب آن ترقی در مراتب کمال به شمار می آید. با آنکه مردمان جهان محصور و مفتون تمدن مادی امروز هستند هوشمندان در این عصر مشعشع امر بهائی به محبت آدمیان بهمان پایه اهمیت می دهند که به قانون جاذبه که در عالم مادی مؤثر است، دکتر الکیس کارل مثلی می زند که خیلی بجاست می گوید: استحکام و دوام یک جامعه انسانی وابستگی به همبستگی افراد آن دارد همانند ساختمان یک دیوار عظیم که استحکام و استواریش وابسته به سیمانی است

که سنگ های آن دیوار را بهم پیوسته است، سیمانی که می تواند آدمی را بهم پیوند دهد محبت است. (۲) ۷ - ۹ و ۱۱ اسفا
 (با اینکه اعظم ثمره شجره وجود را الفت و محبت به جمع بشر خوانده اند.....)
 (۳) ۱۹۱ امروز مردمان بجای الفت و محبت با یکدیگر و جذب و انجذاب همدیگر یکدیگر را دفع می نمایند، پراکندگی را بجای پیوستگی به کار گرفته اند و بجای هم دردی و همراهی و التیام زخم ها بی اعتنائی و بی تفاوتی نشان می دهند. بقول دکتر کارل "روابطی که ما را بهم نزدیک می کرد تا بتوانیم از قوای یکدیگر استفاده کنیم از میان رفته است"

سورگین جامعه شناس شهیر می گوید "..... با وجود توسعه وسائل فنی و صنعتی و تکنیکی هنوز ما به مراتب بیش از هر زمان دیگر احساس فقر اخلاقی و انسانی می کنیم (۵)"

حتی ترقیات حاصله از نیروهای فکری و علمی و رشته های مختلف علوم در عین روشنائی و تابش ظاهر چنان از حقیقت خالی است که با وجود زیبائی ظاهری و عظمت بی نظیر آن متاسفانه برای آسایش و رفاه آدمیان بجائی نرسید بقول فریدون مشیری باید گفت: رفتن به اوج قله مریخ و زهره را تدبیر میکنی - اما بمن بگو قله محبت را کی تسخیر میکنی؟
 بطوریکه تا کنون مشهود گشته قدمهای فوق العاده که در تسخیر طبیعت بر داشته شده برای انسان خوشبختی را که حقاً طالب آن است فراهم نیاورده ترقیات تکنولوژی به تنهایی برای رفاه و آسایش بشر کافی نیست (پس محقق است محتاج یک قوه دیگری است که آن قلب های جمیع بشر را بیکدیگر نزدیک نماید و مودت در نهایت محبت شود....) (۵) و آن سرشار کردن زندگی است. همانطوریکه در مقدمه بدان اشاره شده در این باره بطوریکه در کتاب مستطاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء می فرمایند این اعمال کفایت ننماید زیرا حدیث در نهایت لطافت ولی بی روح، سبب حیات ابدیه و عزت سرمدیه و نورانیت کلیه وفور و فلاح حقیقی، اول عرفان الهی است..... معرفت حقایق اشیاء فواید

جسمانی بخشد و مدنیت صوری ترقی نماید. اما عرفان الهی سبب ترقی و انجذاب روحانی و بصیرت حقیقی و علویت عالم انسانی و مدنیت ربانی ثانیاً محبت الله است که به عرفان حق، نور محبت الله در زجاجه قلب برافروزد، هر چند اعمال خیریه ممدوح است ولی بدون آنکه هستند به عرفان الهی و محبت ربانی و نیت صادقانه باشد ناقص است....(۶) با اینکه در این دوران از زمان تمام آثار انسانی و صفات انسانیت که بآن می بالیدیم، حس همدردی و همراهی که اثر پیوند های روحانی و جسمانی بشر است کم کم فراموش شده، ولیکن در پهنه گیتی یک آگاهی روحانی و معنوی در زندگی مردم پدیدار شد و آنانرا به تفکر و تأمل وا داشته است.

سعی دارند که دنیای مادی را با ارزشهای روحانی جهش دهند رویداد هائی بسازند که زندگی معنا بدهد.(۷)

و بقول انیشتن! حقیقت این است که همه این ها نشانه ای هستند از این واقعیت که اصول اخلاقی و مذهب بر عالیترین سطح زندگی اجتماعی تسلط و حکم فرمائی دارد.(۷) ۵۶ و سپس می نویسد: امروز بیش از هر وقت مقدرات بشر به نیروی اخلاقی استوار است.(۸) برآستی باید پذیرفت کوشش امروزی حکما و هوشمندان در سراسر جهان جهادی است برای باز یافتن ارزشهای حسی و عاطفی و معنوی. نیازی است همگانی ناگسستنی و جاودانی.

تأثیر تعالیم مقدس حضرت بهاءالله را در نسل های متوالی دیده اند تربیت بهائی و پرورش صحیح را بخوبی احساس و مهربانی و محبت را در روابط آنان با مردمان نیکو درک می نمایند. این ظهورات همه و همه فروغی است امیدبخش که در دل های دور اندیشان پرتوی افکننده و انعکاسات و انطباعات تعالیم مقدسه جهانی بهائی در آثار و افکار هوشمندان و دانشمندان حتی دولتمندان نقاط جهان متدرجاً جلوه گر می شود. توجه محققان و متفکران وسیع النظر را بخود معطوف داشته که در لابلای نوشته های آنان در نقاط مختلف جهان گرایش افکار بجانب اخلاقیات و معنویات ظاهر و هوید است، (کوششهای، هر چند

هم ضعیف، ولی اصیل و پی گیر، برای استقرار ارزش های پایدار اخلاقی بطور همه جانبه بچشم می خورد...)(۹)
هم اکنون آهنگ دلنواز قافله نور افشان عصر نوین، عصر جامع و هم آهنگ را از افق دور دست آینده می شنویم.

یاد داشت ها

ترتیب	شماره صفحه کتاب	جلد	نام و منابع و مشخصات
۱	۲۶۲	۳	امر و خلق فاضل مازندرانی چاپ آلمان
۲	۹۰۷	-	انسان موجود ناشناخته دکتر کارول ترجمه
۳	۱۹۹	-	کنز اسرار (کلمات مکنونه) دکتر صفائی
			چاپ آلمان
۴	۱۴۳	-	انسان موجود ناشناخته دکتر کارول ترجمه
			عنایت چاپ دنیا طهران
۵	۱۴۵	-	خدای دو کعبه، دکتر صاحب الزمانی ناشر
			مطبوعات عطائی طهران
۶	۲۱۱	-	کتاب مستطاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء
			چاپ نیو دهلی هند ۱۹۸۳
۷	۲۲۶	-	جانور یا فرشته ترجمه دکتر علی اکبر معارفی
			(از مجموعه روانشناسی)
۸	۸۶	-	دنیائی که من دیدم انیشتن ترجمه فریدون
			سالکی (چاپ و انتشارات پیروز) طهران
۹	۱۵۲	-	خدای دو کعبه دکتر صاحب الزمانی ناشر
			مطبوعات عطائی طهران

جناب شاهرخ فانی

سه برادر از احفاد کلیم

مدت ها است که در نظر دارم وقایع و داستان هائی را که خود بنده نگارنده از دلاوری ها و شهامت ها بلکه بهتر بگویم از جانبازی ها و فداکاری های نفوسی که در ابتداء امر بهائی در همدان بدفعات بگوش خود شنیده و در مواردی به چشم خود دیده ام بر روی صفحات کاغذ بیاورم و حدوداً مدت سی سال طول کشید که بعضی از وقایع را از متون تواریخ نفوسی که آنها هم بنوبه خود با این دلاوران و حماسه آفرینان از نزدیک دمخور و مأنوس بوده اند بنویسم، زیرا می خواستم آنچه می نویسم کاملاً مطابق با واقعیت باشد و بقدر سرموئی خلاف و گزافه گوئی نکرده باشم. خوشبختانه اخیراً (در سنه ۲۰۰۴ میلادی) جناب دکتر وحید رافتی تاریخ امری همدان را که جناب اشراق خاوری سال به سال نوشته اند با توضیحات کامل تألیف نموده که حتی تقدّم و تأخرالواح را نیز رعایت نموده اند و این عمل ایشان آنچه را که این بنده نگارنده در نظر داشتم در مورد این اشخاص بنویسم کار را بسیار ساده کرد. حال برویم بسر داستان!

از جمله پنج شخصیت اولیه ای که در همدان از احفاد کلیم کشف حجاب کرده و بشرف ایمان فائز شده اند به ترتیب عبارتند:

۱ - حکیم آقا جان ۲ - حکیم رحیم ۳ - دائی روبین ۴ - آقا یهود (مراد) ۵ - میرزا مهدی خان (مراد)

همه این نفوس بنوبه خود فعالیت ها و اقدامات مهمی انجام داده اند که می توان شرح حال آن ها را از متون تواریخ مطالعه کرد ولی آنچه را که فعلاً از مدّ نظر می گذرانید شرح وقایع یکی از این پنج شخصیت یعنی میرزا مهدی خان و بعداً وقایع برادر دیگرش میرزا سلیمان ترمه فروش می باشد.

غباری در زمین یاران نشیند این ضرر ندارد انشاءالله بزودی رفع شود و خداوند تلافی فرماید شما تأسف نخورید انشاءالله این تاراج سبب ابتهاج گردد و این یغما حصول غنا شود»

و بعد مجدداً می فرمایند «ای یزدان مهربان من این یاران من سلاله خلیل تواند و قوم کلیم تو و عاشق روی تواند و منجذب خوی تو و سرمست بوی تو مال به تاراج دادند و جان و دل باج و خراج، خانه شان تالان شد و کاشانه و آشیانه شان مانند بیابان آنچه بود رفتند و غارت نمودند تو این غارت و لهب را در سیل خویش قبول کن و به مقابل تأیید بخشوالبهاء علیهم ع ع مجدداً حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

آقا مهدی حال در آن صفحات به تبلیغ امرالله مشغول شو این اعظم ثنوبات و اکبر امور انشاءالله آنچه آرزوی دل و جان است بآن خواهی رسید هر وقت حکمت اقتضا کند شما را خواهیم خواست. ع ع

پس میرزا مهدی خان با توسل به عنایات حق به تبلیغ مشغول بود تا آنکه در سنه ۱۳۱۹ قصد زیارت کوی محبوب نمود. البته چطور و به چه وسیله بکوی دوست شتافت نمی دانم آنطور که برادر زاده های وی حکایت می کردند گویا با پای پیاده به سر منزل مقصود واصل شد. و مدتی را در خدمت حضرت عبدالبهاء از باده محبت الله سرمست بود تا اینکه هنگام مراجعت رسید اینجاست که اتفاق جالبی رخ می دهد. و آن اینکه هنگام خداحافظی از حضرت عبدالبهاء سؤال می کند که قربان در مراجعت بایران چه بکنم؟ حضرت عبدالبهاء می فرمایند برو طبابت کن و ایشان می خواهد جوابی بدهد و مطلبی عرض کند. ولی با خود می گوید لابد حضرت عبدالبهاء می دانند که این مطلب را می فرمایند.

جناب میرزا مهدی خان در معیت حاجی امین که در آن زمان راهی ایران بود سفر می کند و جناب حاجی امین بطهران و ایشان بصوب رشت حرکت می کند ایشان در بین راه به دهی میرسد که در آن ده شخصی بوده مبتلا

** میرزا مهدی خان **

میرزا مهدی خان که نام پدرش آقا مراد می باشد از همان ابتداء تصدیق امر در همدان نه تنها مورد آزار و اذیت یاران و برادرانه مسلمان بوده بلکه بیشتر از آن صدمات و ناراحتی ها از جانب دوستان کلیمی خود کشیده. میرزا مهدی خان دارای قدی بلند و هیكلی تنومند بوده و امور حفظ الصحه را رعایت می نموده.

جناب ملک خسروی می نویسند این مرد بزرگوار در ابتدای سرگذشت خود می نویسد:

”اول مُبَلِّغی که به همدان آمد جناب حاجی میرزا حیدر علی بعد جناب ابن اصدق و بعد حضرت حاجی امین بود و آمدن جناب حاجی میرزا حیدر علی در سنه ۱۲۹۵ هـ - ق بوده و اولین کسی که از کلیمی ها مؤمن شدند جناب حکیم آقا جان و بعد حکیم رحیم بعددائی رو بین بعد آقایهودا بعد این فانی بودم“ ایشان بسمت طهران حرکت و یکسال در حضرت عبدالعظیم متوقف و سپس به شهریار رفته و بعد جریان تبلیغی خود را نوشته و در ضمن به کرمانشاه و کرد مسافرت و بین اهل حق تبلیغ نمود.

قضا را بهنگامی که در همدان اختلاف و درگیری مابین شیخیه و شیعه بالا می گیرد. احبا را هم راحت و امان سلب می کنند و منجمله به منازل حاجی یاری و آقا یهودا و میرزا مهدی خان هجوم برده و دار و ندار را می برند و از وسائل زندگی چیزی فرو گذار نمی کنند و باصطلاح رفتند و غارت کرده رفتند و عرصه به جناب میرزا مهدی خان تنگ می شود و بعد از سه روز عریضه ای بحضور حضرت عبدالبها، می نویسد و ماقوع را شرح می دهد.

حضرت عبدالبها، در جواب لوحی صادر می فرمایند:

وسيله جناب امین « ای سلاله آن خلیل جلیل هر چند اموال به غارت دادید و خاندان به تالان و تاراج چون بغیاد نادانان و جاهلان بر افتد و

بمرض استسقاء و تا کنون فردی را که بتواند وی را معالجه نماید نبود این شخص بر اثر این مرض آب زیادی در شکمش جمع شده بود. میرزا مهدی خان میگوید که می تواند این شخص را معالجه نماید. آنها هم قبول می کنند. میرزا مهدی خان در یک اطاق محقر با کاردآشپزخانه شکم وی را می شکافد آب زیادی از شکمش جاری می شود و با جوال دوز و نخ کلفت شکم وی را می دوزد و مریض خوب می شود.

در اینجا میرزا مهدی خان به میرزا مهدی خان حکیم معروف می شود نامبرده در رشت و لاریجان به طبابت مشغول می شود. البته ایشان نه در نزد کسی طبابت را آموخته و نه به دانشکده ای رفته بود ولی بکار خویش در نهایت دقت مشغول بود. در رشت و لاهیجان هر وقت جناب حاجی امین میرفتند میرزا مهدی خان حکیم در جمع آوری حقوق الله کمک و مساعدت می نمود. و در عین حال محبوب القلوب یار و اغیار بود.

در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را که به واسطه جناب امین جهت میرزا مهدی خان عزّ نزل یافته نقل می کنیم.

به واسطه جناب امین

جناب میرزا مهدی خان طبیب شریک جناب امین علیه بهاء الله الابهی ای طبیب شکر کن خدا را که حبیب قلوب گشتی جمیع یاران تو را دوست می دارند نهایت ستایش را از تو می فرمایند الحمد لله مؤمن به ربّ جنودی و مؤمن به کتاب و مصدق به کلمات و ثابت بر عهد و میثاق در سبیل پیمان..... حضرت عبدالبهاء، در این لوح می فرمایند:

آرزوی شهادت کبرای داری و نعمت عظمی تا نام نامیت در دفتر شهدا داخل گردد همین آرزو و همین حالت جانفشانی است و قربانی پس من بشارت دهم تو را که نامت در لوح محفوظ الهی در ملکوت الهی در دفتر شهدا مسطور شهید سبیل الهی هستی و لولاینکه در روی زمین مشی می نمائی..... ع پس جناب ایشان طبیب شد و چون حضرت عبدالبهاء ایشان را به شریک امین

خطاب می فرمایند ایشان لقب خود را شریک امین اتخاذ کردند و این بنده نگارنده تابلوی ایشان را دیده بودم بنام "مطب دکتر مهدی خان شریک امین" جناب ملک خسروی در دنباله شرح حال ایشان می نویسد. ۳

که ایشان در سنه ۱۲۲۳ قمری به رشت رفته و از آنجا بطهران مسافرت و مجدداً به رشت برگشت و بعد از چندی به لاهیجان مراجعت نمود.... و بعد به پاریس حضور مبارک حضرت عبدالبهاء و شهادت ابتهاج الملک رشتی را ضمن اوضاع رشت نوشته که این تاریخچه تاریخ تحریر ندارد (نقل از آهنگ بدیع سال ۲۹ شماره ۳۲۶)

پس این طور که مشخص است جناب میرزا مهدی خان به خیلی از نقاط ایران مسافرت و امر جمال مبارک را تبلیغ نمود. و از طرفی خواننده محترم ملاحظه می فرمائید که چطور ایشان، شهید نشده ولی شهید محسوب شد و درس طبابت نخوانده طبیب شد، امین منصوب نشده ولی امین محسوب شد؟

قطعاً حکمتی دارد و آن اینست که ایشان طبق بیان حضرت بهاء، الله چون برای خدا بود و خدا هم با ایشان بود و در کتاب ظهور الحق مذکور است، که نامبرده هر چه از مال دنیا داشت به حقوق الله داد و با مبلغ خیلی جزئی مستمری از محفل مرکزی زندگی می کرد. تا اینکه در طهران در جوار رحمت کبری مفر گزید. روحش شاد باشد

این مقاله این جانب شاهرخ فانی که شخصاً حدوداً ایشان را در سنه ۱۳۲۴ خورشیدی در طهران ملاقات کردم نوشتم و افتخار می کنم که یکی از باسلان عصر رسولی را زیارت کردم و حال سنه مارچ ۲۰۰۹ میلادی می باشد و مطابق با سنه ۱۳۸۸ خورشیدی است.

الواح مبارکه از صفحات ۲۷۴-۲۷۶ کتاب تاریخ امری همدان می باشد

جناب دکتر منصور برجیس

یادی از شعرای محبوب و با ذوق بهائی

این یک قطعه شعری است فوق العاده طنز آمیز که بر گرفته از غزل حافظ است که در حقیقت شاهکاری استادانه و بسیار زیبا و شادی آور است از جناب ادیب بیضائی است.

بنده بخاطر می آورم که در ایام جوانی که در کاشان با ابوی بزرگوار شهید مجید دکتر سلیمان برجیس و خانواده بودم در اغلب میهمانی ها و اعیاد هنگام صرف غذا اغلب احبابی با ذوق کاشان بخصوص جناب ابوی با شادی و نشاط ابیات جناب بیضائی را با آوازی خوش می خواندند و می سرو، دندکه: بوی پلو آمد با عطر مُشک سارا

دل میبرد زدستم صاحب‌دلان خدارا

گردیده است ته‌دیگ نرم از وفور روغن

ساقی بشارتی ده پیران پارسا را

ای شیخ چون نشستی پهلوی قاب بریان

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

وقت غذا نشاید حفظ ادب نمودن

ای شیخ پاک دامن معذور دار مارا

از نان جو پلو رامن بیش دوست دارم

هر کس بقدر فهمش فهمیده مدعارا

ای خواجه وقت خوردن بر صدر چون نشستی

گاهی تفقدی کن درویش بی نوارا

آن سرخ رو که نامش حلوی زعفرانی است

أشهی لَنَا وَاحِلِي مِنْ قِبَلَةِ الْعَذَارَا

از شام تا سحر گاه خور دیم دوغ و شربت

هَاتِ الصَّبُوحِ هُبُوَا يَا أَيُّهَا السَّكَّارَا

بیضائی از خورش هامش تاق قرمه سبزی است

گر تو نمی پسندی تغییر ده گذارا



UTEB
UNIVERSITY OF TEXAS
AT FL PASO

عکس نازنین حیدریان

نازنین حیدریان سال دوم دانشگاه موفق به دریافت بورس تحصیلی (Valle victorian) شده است. این بورس تحصیلی شامل حال شاگردان ممتاز می شود در دانشگاه از اخلاق مرضیه و آداب بهائی وی استادان دانشگاه کمال رضایت را دارند و همیشه از او بخوبی یاد می کنند. مهم تر از این ها نازنین کلاس های روحی را باتمام رسانیده است و در حال حاضر نازنین معلم یک کلاس روحی است و در روز های شنبه و یکشنبه اول بامر بیت العدل اعظم به تبلیغ در به در می رود و در روز شنبه ۲۶ ژانویه ۲۰۰۹ یک نفر را تبلیغ کرد. نازنین می گوید: از پدر و مادرم نهایت تشکر و امتنان را دارم که در پیشرفت تحصیلات من و دو خواهرم کمال محبت و کمک شایانی را مبذول داشتند که بسیار واجب و لازم بود تمنا دارم برای تشویق سایر جوانان در پیام بدیع چاپ بنمائید.

با رجای تأیید مادر بزرگ قدسیه حیدریان

خون ریخت بجام باده خواران	بی روی تو لاله در بهاران
نالند بیاد تو همنه اران	برپای شکوفه صد بهارست
کو شاهد بزم گلغزاران	کان نوگل بوستان کجاست
از شعله آه سوگواران	پروانه بسوخت، شمع بگذاخت
براشک نیاز حنا کساران	ای دوست مگر تو رحمت آری
چون زهره بجام بی قراران	زیرا که غم فراق، تمنح است
در گردش چرخ روزگاران	دور از تو اگر که زنده ماندم
اندر دل ما امیدواران	همواره امید دل بودست

عبدی چو درصال یارینخواست

شد بنده آستان یاران

PAYAM - E - BADI

VOLUM 27
NOS : 7 . 8. 9

JULY - AUGUST
SEPTEMBER
2009

پیام بدیع

سال بیست هفتم

سال ۱۶۶ بدیع

۱۳۸۸ شمسی

۲۰۰۹ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک نامه ها

و پیشنهادات

PAYAM - I BADI

p.o.box 698

clifton, N, J 07012

U.S.A

حضرت امة البهاء روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا دربارهٔ علاقهٔ شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هر چه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده اند: " ... نوشتن و نشر کتب و آثار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود در این سبیل هر چه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند... چنانکه در حساب هندوستان ملاحظه کنید در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه

حق اشتراک سالانه: امریکا ۳۵ دلار امریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار امریکایی
ابتدای هر سال میلادی اشتراک تجدید می گردد.
تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید.

MR Soheil Roshan Zamir

1432 173 RD SW

Lynwood WA 98037

U.S.A

soheilrz@yahoo.com

من هاله روحی ، یک زندانی هستم

June 14th, 2009



بنده با نیتی خالص ، برای کمک به تعداد محدودی ، به مدت یک سال به منطقه سهل آباد شیراز می رفتم که شاید بتوانم دلی را شاد و خاطری را آرام و ناتوانی را دستگیر باشم. در یکی از روزهایی که از آن محله به منزل بر می گشتم بنده را دستگیر کردند، بالینکه آنروز در ماشین تنها بودم ، زمانی که از آنها خواستم حکم بازداشتم را نشانم دهند با تندی و خشونت و بدون اینکه حکمی نشان دهند ، مرا با خود بردند.

در همان روز دستگیری تعدادی مأمور به منزل ما رفته و در حالی که ما در منزل تنها بودیم، وارد منزل شده و کلیه وسایل شخصی ام را همراه با تمام فیلمهای خانوادگی ما را با خود بردند و تا امروز هیچ یک را تحویل نداده اند

روز مرا در بازداشتگاه اطلاعات بازجویی کردند و در تمام این مدت بنده واضحاً و در نهایت 28 صداقت در مورد فعالیت انجام شده توضیح می دادم. در جلسات دادگاه نیز تمام موارد را صریحاً به اطلاع قاضی محترم پرونده رساندم

پس از اتمام سؤال و جوابها در دادگاه و در مدت بازجویی ، دادگاه حکمی مبنی بر محکومیت اینجانب به 4 سال حبس تعزیری صادر نمود! با ناباوری از حکم صادره ، درخواست تجدید نظر دادم و منتظر که ، در آبانماه 1386 در یک تماس تلفنی از من خواسته شد به اداره اطلاعات شیراز بروم و پس از ورود ، بنده را به یک سلول بردند و دو روز بعد از آن گفتند که شما برای اجرای حکم اینجا هستید و باید 4 سال را در اینجا بمانید

: امروز 18 ماه از آن تاریخ می گذرد : در این 18 ماه

مرا از ارتباط با افراد دیگر و زندگی اجتماعی که یکی از حقوق زندانی می باشد محروم کرده اند. در هفته فقط یک ملاقات 5 دقیقه ای با خانواده ام دارم و از ارتباط تلفنی مرتب و دائم محروم بوده ام ، در حالی که این ارتباطها در طول هفته از حقوق یک زندانی است. در 8 ماه اول از داشتن حق کتاب نیز محروم بودم

مرخصی که از حقوق اصلی زندانی است و بایستی هر زندانی پس از هر 25 روز زندان 5 روز مرخصی داشته باشد، برای من و خانواده ام به معضلی تبدیل شده است. اداره اطلاعات و دستگاه قضایی برای هر مرخصی که به ما می دهند، مدتها خانواده ام را مجبور به دوندگی های بی ثمر در ادارات کرده و فاصله بین مرخصی ها 3 ماه ، 4 ماه و گاهی بیشتر است. برای تمدید مرخصی نیز بایستی زمان زیادی را در دادگاه هدر دهیم تا شاید بتوانیم 5 روز یا یک هفته مرخصی را تمدید کنیم

یک زندانی باید در زندان باشد، اما مرا در بازداشتگاهی که برای بازجویی است نگه داشته اند. فضای بازداشتگاهی، فضائی بسته است : غذای من را از پشت درب به من می دهند و اگر احتیاج به بیرون رفتن داشته باشم ، این امکان نیست و باید تمام روز را در اتاقی در بسته به سر برم و ! برای هر زمان خروج از محل ، باید چشم بند به چشمم باشد

در طول روز فقط 10 تا 20 دقیقه در فضائی محصور به نام هواخوری که سقف ندارد ، قدم می زنم و زمان آن را هم زندانبان تعیین می کند، گاهی 8 صبح ، گاهی 12 ظهر و امکان طولانی شدن مدت هواخوری نیز نیست

آیا برای فردی که 24 ساعت در اتاقی در بسته است ، 10 دقیقه فضای باز کفایت می کند؟ من امکان استفاده از تلفن را ندارم، در صورتیکه هر زندانی می تواند هر روز از تلفن استفاده کند

من تمام آنچه قبل از صدور حکم بوده را نادیده می گیرم. امروز اگر من یک زندانیم با من مثل یک زندانی رفتار کنید، اگر من یک زندانیم مرا به زندان ببرید، به من اجازه هواخوری بدهید. به من اجازه استفاده از تلفن ، ارتباط با افراد ، زندگی اجتماعی و ... بدهید. اگر من زندانیم حقوق یک زندانی را در مورد من اجرا کنید

آیا زمانی که مرا به بازداشتگاه (پلاک 100) بردید سازمان زندانها آنجا را جزء زندانهای خود نمی شناخت ؟

آیا سازمان زندانها شرایط آنجا را به عنوان زندان قبول دارد؟

No related posts.

Related posts brought to you by [Yet Another Related Posts Plugin.](#)

Comments Add your comment below...

ali noroozi | June 15th, 2009 - 8:17 pm

PAYAM-I-BADI P.O. BOX 698 CLIFTON NJ 07012 U.S.A.

بادی

-۱-

پیام-ی-بادی

پیام